کیهان
نسل سوم
mirzaghalamdun@gmail.com

خشت اول

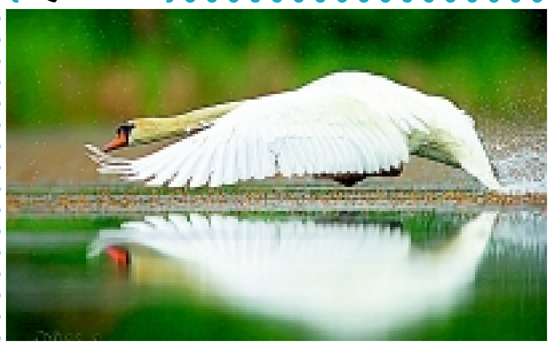

برای گل همیشه بهار

سلام، مشتری های مغازه مشکل گشایی محمد (ص)! سر سفره چاشت صبحگاهی نشسته اید؛ بفرمایید خرمای خودشناسی، بفرمایید لقمه حلال زیارت مدینه! اگر در صف صبر بایستید، در چایخانه «چشم انتظاری» زیارت این پیغمبر مهربان برای همه دل های دور افتاده، جا هست.

اینجا مدینه است شهر پیغمبری که وقتی با دست عطوفتش، پرده های بی سوادی را کنار زد، سواد شهر علم را نشان داد. مردم! طبیب دردهای شما اینجاست؛ رسولی که با تواضع خود، ثابت کرد، سجده در برابر خدا نافع ترین دارو برای جوش «غرور» است!!

اینجا مدینه است طولانی ترین سریال سرسپردگی: بازیگران، مخلص. حق الزحمه، ثواب. تصویربردار، جبرائیل. کارگردان، پیامبر اعظم (ص). اینجا زائرها زودتر از خورشید بیدار می شوند و هنوز، آسمان در تردید دورنگی فلق، مانده که با دل های شکسته و بی رنگ، از زیارت مزار بر می گردند.

چه صبحگاه با صفایی است... در فاصله حرم پیغمبر تا قبرستان بقیع، تا چشم کار می کند گل آفتابگردان ارادت روییده و زیباتر از آن، مشک شیرینی است که باید رو به کدام خورشید، عرض حاجت کرد: محمد مصطفی (ص) یا بیت الاحزان فاطمه زهرا(س).

لحظه ای صبر کنید! من انگار در جیب قصه های مدینه یک عکس یادگاری از فاطمه پیداکرده ام:

در عصر انجماد عاطفه و ایمان که مردم زمانه دختر را مصیبت آشکار می خوانند و رسول خدا را به سنگ کنایه «ابتر» از مقابل خویش می رانند، پیامبر، دخترش را بسیار بلند پایه می دارد.

- یا رسول الله اسم دخترت را چه گذاشتی؟

– فاطمه، اسمش از ریشه فطم است یعنی «بریده شده» چون خدا، او و شیعیانش را از آتش دوزخ، بریده و جدا کرده است.

رسول خدا بهتر می داند آن چه از وحی نازل شده، در جام جان فاطمه هم چکیده است. مهر پیامبر به دخترش، بسیار برتر و با اهمیت تر از دوستی یک «پدر و دختر» به حساب می آید. اگر فاطمه خلاصه قرآن، عصاره وحی و امید محمد در برابر طعنه های کفار نباشد مگر می شود، زهرا را نمونه دوستی خدا و غضب خدا نامید؟

خدایا چقدر بی صبرم برای دیدن این بارگاه توسل یعنی «جنت بقیع».

راه می افتم و در مسیر پرترافیک آدم ها و فرشته ها خودم را به پلکان این آرامگاه فریادهای خاموش می رسانم. ازدحام جمعیت، کتف های سنگی پلکان را به بانگ بیدارباش بامدادی زائرین بقیع، از خواب، بیدارمی کند. مشتری های غربت از راه می رسند و زیر نگاه لاجوردی پگاه، خود را به در بقیع می رسانم.

– دانه... دانه دانه... گندم، دانه، دانه...

صدای پسرک دانه فروش، جلوی بالکن بهاری بقیع، دلم را به کنسرت دلگیر بال کبوتران و سکوت حزن انگیز این قبرستان می برد. پا آهسته بگذارید بر این مزار خاک فرش که اینجا مینای دل اولاد رسول(ص) مدفون شده... شعر دلدادگی ات را دانه کن برای این کبوتران که شاید فقط آن ها به خاطر داشته باشند که جنت بقیع، زیارتگاه همه مسلمانان است همه آن ها که به دختر پیغمبر، سلام می کنند در سرآغاز هر زیارت.

صدای این همه سلام، من را می برد در خانه اُم سلمه، روزخواستگاری فاطمه(س). آن روز پیامبر در خانه اُم سلمه بود. باقی قصه را فاطمه حکایت می کند.

– صدای در خانه که آمد پدرم قبل از اینکه اُم سلمه، در بگشاید فرمود: در را باز کنید که پشت این در، کسی نیست جز دوست من و دوست خدای من.

علی، پشت در ایستاده بود کوه کرامتی در آستانه دریا شدن و بوسیدن پای پیغمبر(ص). حرفش چه بود؟ به خواستگاریم آمده بود با همان شتری که از نخلستان مناجات و معاش خود، روزی می آورد.

تمام بضاعت علی برای جهیزیه همین شتر بود، شمشیر و زره اش. پدرم، شتر را برای کار و شمشیر را برای کارزار، لازم دیده بود ولی زره به چه کار علی می آمد وقتی که کسی را در نبرد، جرات نزدیک شدن به حضرت حیدر نبود؟

جهیزیه ام به چهارصد درهم فراهم آمد اما دیگر زره بر تن علی نبود! عمار، آن صحابه وفادار، زره را به بازار برد و جهیزیه ام را به خانه آورد. سیاهه اش این بود:

پیرهنی به هفت درهم- چارقدی به چهاردرهم- قطیفه مشکی، بافت خیبر، تخت خوابی بافته از برگ خرما، دو گستردنی که رویه آن از کتان ستبر بود- چهار بالش از چرم طایف که از اذخر (نوعی گیاه بیابانی) پر شده بود- پرده ای از پشم- یک تخته بوریای بافت هجر (روستایی نزدیک مدینه) - آسیای دستی- لگنی مسی- مشکی از چرم- قدحی چوبین - کاسه ای گود، برای دوشیدن شیر- مطهره ای (آبدست) اندوده به زفت- سبویی سبز و چند کوزه گلی و... فقط همین!

با ادب و عقب عقب از بقیع، بیرون می آیم تا ثواب بیشتر دانستن درباره این تربت ستاره نشان، چهره زیارت امروز من را کامل کند. برمی خورم به جمعیت زیادی که دور یک سید روحانی، حلقه زده اند. صدای مه گرفته سید، جای خالی تحریف را با مروارید های دانایی پر می کند. گوش می سپارم... چقدر این حرف ها، دل زائرین را جلا می دهد.

- خدا را شکر کنیم که در این دریای ظلمت زده دنیا، یه فانوس دریایی و یه ماه بی نظیر هست به نام فاطمه (س) تا ما راه فضیلت رو گم نکنیم. جماعت! کدام یک از ما کتاب زندگی زهرا (س) را به دقت، مرور کرده؟ شده تا حالا یه برگ از «سرمشقی» را که با «خوف و خاطره و خطر» برامون نوشت و به یادگار گذاشت، درست بنویسیم؟ شده به یاد بیار یم که دختر پیغمبر اگر نبود، شمایل محمد مصطفی (ص) غبار می گرفت و پشت علی مرتضی (ع) خالی می ماند؟

اومدیم یک بار هم که شده از پاک منشی، اندیشه مترقی، آیین همسرداری ... چی بگم! از کمال جویی و حق طلبی فاطمه سخنی به میان بیاوریم؟

فاطمه، زینت زنان شد به سادگی، رشک فرشتگان آسمان شد به پاکدامنی، فاطمه، خلاصه قرآن شد به کوثر نفیس طهارت و افتخار خلقت خدای رحمان شد به سرمایه عصمت.

جماعت، یه روزی در همین مدینه، چنین آیینه ای رو شکستند و پاره تن پیغمبر رو سوختند.

حرف های سید، من را می برد تا غروب یک مزار بی نشان! کبوترها اما راز این مزار را خوب می دانند مزار فاطمه در قلب مسلمین است. کبوترها سلام می کنند و سینه ها مدینه می شوند!

...وصدای فاطمه مثل صبح آرمیده در پشت تپه های شب، مثل حس بهار در تن سرد درختان زمستان دیده، مثل خواهش یک برگ در حسرت آفتاب ... مثل راز یک مروارید در دل صدف حقیقت، همیشه زنده است. هیچ کدام از ما زمستان را پایان عمر خود نمی دانیم. سردی از خود ماست؛ ولی تا یاد فاطمه کنی، گرمای شکفتن در برگ برگ رگ هایت جریان پیدا می کند. فاطمیه مادر عاشورا است؛ فاطمه همه روزها را به نام خود سند زده است؛ بهار، نام دیگر فاطمه است.

■ فرزاد جمشیدی

برای بهتر شدن صفحه و ارائه سوژه و طرح
با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱
برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف
در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR

بهشت در حوالی باغ موزه تهران

روایت و انتقادهای متفاوت از یک روز متفاوت در پایتخت

بعد از مدت ها ، بالأخره شهدا به ما نظر کردند و آسمان ایران اسلامی ؛ همزمان با روز شهادت مادرمان حضرت زهرا سلام الله علیها ؛ معطر به قدوم مبارک مردانی شد که سالیان سال ؛ چشم های مادرانشان ؛ مشتاق دیدارشان بود . . . این چشم انتظاری ابعادی دارد که شاید برای نسل ما که از جنگ ، تنها چفیه و هفته جنگ را دیده ؛ شنیدنی و باور نکردنی باشد . درک این حقایق ؛ چنان تحولی در فرزندان عصر تکنولوژی به وجود می آورد که گاه به گاهی متعجب می شویم و با خود می اندیشیم : آیا این جوان ها واقعا متولدین اواخر دهه ۶۰ و بعد از آن هستند یا بازماندگان دهه ۵۰؟! چه می شود که کاروان تابوت هایی منقش به پرچم ایران شانه های شهر را لرزان می کند و دیده ها را بارانی و دل ها را بهاری و بهار در بهار فاطمیه سراسر وطن را در خود می گیرد؛ از مشهد و اوستا عبدالحسین برونسی تا تهران و شهید گمنامی که همه مادران شهدا ، او را فرزند خود می دانند . . . راستی ما چقدر خوب بلدیم روزهای عزاداری مان را باشکوه کنیم اما در روزهای شادی . . .

■ هدی مقدم

۱. آنها که شهید می خواستند؛ آنها که نمی خواستند

داستان بسیار عجیب شروع و عجیب تر تمام شد. طرح از این قرار بود که شهدا را به میان شهرمان بیاوریم و آنها را همسایه مراکز شاخص خود کنیم تا از نور آنها، همسایگانشان نیز منور شوند. ولی گویا عده ای از این همسایگی احساس ناخوشایندی داشتند و دلائل عقلی و غیرعقلی زیادی را برای این امتناع می آوردند. تشییع و خاکسپاری شهدای گمنام در دانشگاه تهران؛ چنان خاطره خوشی را برای بچه های مذهبی رقم زد که یادشان رفت عده ای از این کار نه تنها خوششان نمی آید؛ بلکه شاید خوشی دیگران را نیز ناخوش کنند. داستان دانشگاه امیرکبیر از همین جنس بود. یعنی ورق برگشت و آنهایی که نمی خواستند شهدا مهمانشان باشند؛ پا در یک کفش کردند و ضیافت معنوی دانشجویان و شهدا را تبدیل به همهمه ای غمناک کردند. کار به جاهای خطرناک رسید ولی...

می گویند بیشتر کسانی که مخالف این خاکسپاری بودند؛ برخی از دانشجویان بودند؛ اما بعد ها قضیه ابعاد تازه تری پیدا کرد و فهمیدیم که این ممانعت یک طرز تفکر است و ربطی به قشر خاص ندارد. یعنی اگر در امیرکبیر —آنگونه که می گویند— تعدادی از دانشجویان مانع شدند؛ در دانشگاه شاهد، مسئولان وقت هر بار برای خاکسپاری بهانه می آوردند. مهم ترین دلیل مسئولان دانشگاه شاهد، این بود: نزدیکی ما به حرم امام و گلزار شهدا؛ ما را همسایه اجباری این معنویت کرده و نیازی به خاکسپاری شهدا در دانشگاه نیست!! ولی باید دانست دانشجو جماعت، اگر بخواهد کاری بکند؛ به هر قیمتی می کند! این شد که رفت و آمدهای مداوم آنها، بالاخره نتیجه داد و برای سال تحصیلی جدیدشان؛ روی تمام بردها این جمله نوشته شد: «به احترام همکلاسی های جدید؛ قیام کنید...»

مراسم تدفین شهدا در دانشگاه شاهد چنان با عظمت برگزار شد که همه، حتی مسئولان دانشگاه تحت تأثیر این اقدام کاملاً خودجوش قرار گرفتند و در نهایت خستگی کار مداوم این دانشجویان با تجلیل مقام معظم رهبری تبدیل به عزمی راسخ برای حرکت در راه شهدا شد.

۲. برونسی یا گمنام؛ مساله این است...

اواخر فروردین در رسانه ها، خبری با این عنوان درج شد که: پیکر بی سر عبدالحسین برونسی، پس از ۲۷ سال در شرق دجله شناسایی شد. انتشار این خبر همان و اخبار ضد و نقیض پیرامون این خبر همان.

عبدالحسین برونسی؛ فرمانده تیپ ۱۸جوادالائمه؛ در عملیات بدر (سال ۶۳) به شهادت رسید. ویژگی ممتاز این شهید، معنویت بالای او و ارادتش به حضرت زهرا علیها سلام بود. شهید برونسی یک تفاوت دیگر هم با همتایان شهیدش داشت. او قهرمان کتاب خاک های نرم کوشک است. سعید عاکف، به عنوان نویسنده این کتاب، مجموعه خاطراتی را که از زبان معصومه سبک خیز؛ همسر شهید برونسی روایت می شود در این کتاب جمع آوری کرده است. شاید یکی از دلائل مطرح شدن این کتاب؛ آشنایی شهید برونسی با رهبر انقلاب در مشهد است. رهبر معظم انقلاب کتاب «خاک های نرم کوشک» را یکی از کتاب های خواندنی می دانند که علاوه بر توصیه برای خواندن، آن را دستمایه ای برای تولید محصولات فرهنگی هنری نیز مطرح می کنند. ضمن اینکه فیلم «به کبودی یاس »نیز بر اساس همین توصیه و همان کتاب ساخته شد.

به هر حال، همین نویسنده محترم؛ چنان خود را در شهید مجذوب دید که باعث به وقوع پیوستن یک سری اتفاقات عجیب و غریب شد. آن طور که می گویند، شهید برونسی چند جمله معروف داشته که همه آنها محقق شده. مثلا گفته بود که: اگر شهید نشدم، در مسلمانی ام شک کنید. جمله معروف دیگری نیز از این شهید نقل شده که می گوید: جنازه من مفقود خواهد شد و برنخواهد گشت.

همین جمله برای کسی مثل عاکف کفایت می کرد تا در انتساب جنازه تفحص شده به شهید برونسی، ابراز تردید کند و این تردید را به خانواده شهید نیز منتقل کند. فضای تردید باعث می شود که خانواده شهید برونسی؛ علی رغم اطمینان صدررصدی میرفیصل باقرزاده مبنی بر تعلق جنازه به شهید برونسی، از قبول آن سرباز زنند و حتی قبول تحلیل رئیس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس؛ برایشان سخت می آمد که:

«جمله ای که شهید پیرامون مفقود بودن پیکرش گفته؛ قطعا تعبیرش همین ۲۷ سال است. اما این که حتما باید معتقد باشیم الی الابد پیکر گمنام می ماند؛ قابل قبول نیست. چون معتقدیم پس از ظهور حضرت حجت (ع) قبر مطهر حضرت زهرا(س) هم پیدا خواهد شد و تا ابد پیکرها گمنام باقی نخواهند ماند.»

ثمره عدم قبول جنازه؛ دفن پیکر به عنوان شهید گمنام بود و خاکسپاری او در کنار سایر شهدای گمنام در دانشگاه فردوسی مشهد؛ ولی تقدیر چیز دیگری رقم زده بود و در نهایت همسر شهید برونسی، دوشنبه هفته گذشته پس از رؤیت شهید، این پیکر را پذیرفت و روز شهادت حضرت زهرا(س)؛ عبدالحسین برونسی پس از یک تشییع باشکوه، در بهشت رضای مشهد؛ در همان مزاری که سالها پیش به عنوان یادبود و نماد بر آن سنگ انداخته بودند؛ آرمید.

آنچه اینجا بیشتر از هر چیز جلب توجه می کند؛ اظهار نظر اشخاص غیرمسئول در زمینه شناسایی است. امری که باعث به وجود آمدن حرف و حدیث های بسیار و مشکلات عدیده ای شد. اینکه کسی ادعا کند چون شهید برونسی بادگیر به تن نمی کرده؛ پس این پیکر متعلق به او نیست؛ و حتی با اصرار همرزمان شهید مبنی بر شیمیایی بودن منطقه و مقید بودن شهید برونسی به استفاده از تجهیزات شیمیایی؛ باز هم بر حرف ناصواب خود تاکید کند؛ کمی غیرعادی می نماید.

به هر حال؛ دانشگاه فردوسی مشهد هم بی نصیب نماند و سهم دو شهید خود را پس از رایزنی های بسیار دریافت کرد. این مراسم روز دوشنبه ۱۹اردیبهشت به همت دانشجویان و اساتید این دانشگاه مادر برگزار شد. علت تأخیر دو روزه مراسم این بود که حتی خوابگاهی هایی هم که به خاطر این تعطیلات به شهر خود رفته اند نیز از این خوان نعمت بی بهره نمانند و از برکتی که در مسجدجامع دانشگاه فردوسی، روبه روی میدان علوم، نورافشانی خواهد کرد؛ مستفیض شوند. احساس همه این بود که گمنامی مهمانان شهیدشان؛ باعث خواهد شد تا منیّت و نامداری غیرالهی، از این دانشگاه رخت بربندد و همه گروه های درسی دانشگاه؛ با نگاهی دوباره بر سر درس و کلاس خود حاضر شوند.

۳. وقتی بزرگ ترین باغ موزه خاورمیانه، میزبان صاحبان اصلی خود می شود

یکی از شریان های اصلی شهر تهران برای صاحبان خط ۱۱ (همان بی ماشین های خودمان!) مترو است. باغ موزه دفاع مقدس تهران که پس از سالها کش و قوس و آرزو، در نهایت به بهره برداری رسید، در کنار متروی حقانی تهران، جنب پارک طالقانی قرار دارد. این باغ موزه، همه چیز داشت جز یک چیز مهم. به نظر می رسید تا صاحبان اصلی این باغ موزه در آن حضور نداشته باشند؛ آن جلوه و شکوه به این محوطه پر متراژ و پرهزینه وارد نخواهد شد. سالروز شهادت حضرت زهرا(س) بهانه ای بود برای رجعت مردانی که دفاع از وطن و کیان اسلام را به بهای جان پرداختند و ما تشییع شان را با بهایی میلیاردی!

هزینه میلیاردی که صرف تشیع جنازه ۸شهید گمنام در باغ موزه دفاع مقدس شد؛ می توانست در راه آموزش اهداف و انتقال ارزش هایی هزینه شود که آنها برایش خون داده بودند. باور کنید اگر نگویم همه؛ ولی با صراحت می گویم قریب به اتفاق کسانی که برای مراسم آمده بودند؛ حداکثر انتظارشان از مسئولان برگزار کننده؛ آب بود و دیگر هیچ... ولی دست و دل بازی مسئولان گل کرد و نزدیک به ۲۰هزار دست غذا علاوه بر ۶تانکر حداقل ۱۵۰۰لیتری شربت سفارش داده شد. جالب تر از همه، نحوه پخش این غذاها و نوشیدنی ها بود! پخش غذا به صورت کارتن های ۸تایی، آن هم به هر نفر از نوآوری های منحصر به فردی بود که بدجور احساسات آدم را جریحه دار می کرد. وجود ایستگاه های صلواتی با اقلام مختلف فرهنگی و سی دی هایی که واقعاً جز اتلاف ماده و انرژی چیزی عاید آدم نمی کنند، اعصاب آدم را بیشتر پیاده می کرد.

به قول یکی از دوستان همراه: برادر مسئول من؛ باور کن هیچ شهیدی از اول تاریخ تا امروز، راضی نبوده و نیست که تو به اندازه ای شربت درست کنی که مجبور شوی مابقی اش را توی جوب و پای درخت بریزی... هیچ شهیدی راضی نیست به اسم حضرت زهرا(س) و محصول فرهنگی، پول بیت المال را هدر دهی... هیچ شهیدی راضی نیست که وقتی عرضه نداری، جای کسی دیگر را تنگ کنی و به اسم شهید و به کام خودت کار کنی...»

مادرم همیشه بعد از گلایه های من می گوید: جمله عیبش که بگفتی؛ هنرش نیز بگو!

از انصاف نگذریم؛ مدل تشییع شهدا و حمل آنها؛ خیلی دلنشین بود. به هر شرکت کننده در مراسم هم یک شاخه گل داده شده بود. زمانی که پیکر ها بعد از مداحی محمودکریمی و پیاده روی فوق تصور حضار، به میعاد رسیدند؛ بشخصه چیزی از تابوت شهدا نمی دیدم؛ بلکه تویوتایی را می دیدم که انباشته از گل شده بود و آخرین شاخه های گل نیز به سمتش پرتاب می شد. خیلی احساس لطیفی است وقتی ظرافت گل را در کنار آخرین بقایای وجودی می بینی؛ زلال بودن را از اعماق وجود درک می کنی. آن وقت است که رابطه بین جهاد و شهادت و سلسله درجات بهشت را می فهمی. آن وقت است که می فهمی چرا جهاد دری از درهای بهشت است. راستی بهشت هشت در دارد. شهدایی هم که در باغ موزه مهمان ما شدند؛ هشت تن بودند. یعنی می شود که شهدا ما را از این تهران دود گرفته، به سمت بهشت راهنمایی کنند؟

۴. در شهرداری چه خبر است؟

در ماه های گذشته (حدود ۱۳ماه به بالا) شما جلوه خاصی از سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران دیده اید؟ اگر دیدید با دفتر روزنامه تماس بگیرید که ما هم برویم و ببینیم! به جای آن حتما جلوه های بیشتری از معاون فرهنگی – اجتماعی شهردار تهران دیده اید. مثلا همین چند روز پیش همراه با روزنامه همشهری، ویژه نامه ای مربوط به جشنواره سینمایی شهر پخش می شد که آقای معاون در عکس ها و تیپ های مختلف در آن حضور داشت و کلی حرف زده بود...این البته همان دکمه ای بود که برایش یک کت دوخته بودند. داستان از این قرار است که شما جشنواره فیلم شهر را راه اندازی می کنید، پول که هست، سفره هم که هست، پس دست دوستان را می گیرید و دور هم صفایی می کنید! کمی بالاتر درباره هزینه های سنگین یک تشییع عاشقانه سخن گفتیم و البته در برداشت دوم نمونه ای از بی توجهی به فعالیت های ارزشی و بدون سر و صدای تبلیغاتی را بررسی کرده ایم ....و اما بعد! دوستان جمع می شوند و مثلا برای بولتن جشنواره هرچه در پستو داشته اند و هفته ها و گاه ماه ها قبل در نشریات دیگر منتشر کرده اند؛ دستی به سر و رویش می کشند و بعد برای خالی نبودن عریضه یک مصاحبه هم با آقای معاون ترتیب می دهند و یک پول قلمبه مثلا ۵۰ میلیون تومانی برای ۴۰ صفحه نشریه دریافت می کنند و به اسم بولتن ویژه جشنواره منتشر می کنند و خلاص! آقای معاون شهردار هم که اصولا سازمان فرهنگی هنری را به مرخصی فرستاده و خودش یک تنه کار همه را انجام می دهد ـ حتی جواب وزیر ارشاد درباره ساخت محلی برای نمایشگاه کتاب را هم می دهد ـ با مشاهده مصاحبه خود و ابراز جمله طلایی «هوممم... چه مجله خوبی!»، به رفقا جایزه هم می دهد و این داستان ادامه دارد...همین می شود که همیشه یک عده خاص، در یک جاهای خاص، یک مسئولیت های خاص دارند و دست بر قضا اغلب، هیچ اعتقادی به نظام و آن محل درآمد نیز ندارند! می آیند و پولشان را می گیرند و یک چیزی هم تحویل می دهند!

از آب گذشته!

نیمرو به دو روش

دخترها

توی ماهیتابه روغن می ریزن/ اجاق گاز زیر ماهیتابه رو روشن می کنن/ تخم مرغ ها رو می شکنن و همراه نمک توی ماهیتابه می ریزن/چند دقیقه بعد نیمروی آماده رو نوش جان می کنن...

* * *

پسرها

توی کابینت های بالایی آشپزخانه دنبال ماهیتابه می گردن/ توی کابینت های پایینی دنبال ماهیتابه می گردن و بالاخره پیداش می کنن/ ماهیتابه رو روی اجاق گاز می ذارن/ توی ماهیتابه روغن می ریزن/ توی یخچال دنبال تخم مرغ می گردن/ یه دونه تخم مرغ پیدا می کنن/ مقادیری بدوبیراه به خودشان نثار می کنن / دنبال کبریت می گردن/ با فندک اجاق گاز را روشن می کنن و بوی سرکه همراه/ دود آشپزخانه رو بر می داره/ ماهیتابه رو می شورن (بگو چرا روغنش بوی ترشی می داد!) / ماهیتابه رو روی اجاق گاز می ذارن و توش روغن واقعی می ریزن/تخم مرغی که از روی کابینت سر خورده و کف آشپزخونه پهن شده رو با دستمال پاک می کنن/چند تا بدوبیراه دیگه به عالم و آدم میدن و لباس می پوشن/ میرن سراغ بقالی سر کوچه و ۲۰ تا تخم مرغ می خرن و برمی گردن/ وتلویزیون رو روشن می کنن و صداش رو بلند می کنن/ روغن سوخته رو می ریزن توی سطل و دوباره روغن توی ماهیتابه می ریزن/تخم مرغ ها رو می شکنن و توی ماهیتابه می ریزن/ دنبال نمکدون می گردن/ نمکدون خالی رو پیدا می کنن و باز هم بدوبیراه... / دنبال کیسه نمک می گردن و بالاخره پیداش می کنن/ نمکدون رو پر از نمک می کنن/ صدای گزارشگر فوتبال رو می شنون و می دون جلوی تلویزیون/ نمکدون رو روی میز میذارن و محو تماشای فوتبال می شن/ بوی سوختگی رو استشمام می کنن و می دون توی آشپزخونه/ داستان بدوبیراه رو دوباره به راه می اندازن و تخم مرغ های سوخته رو توی سطل می ریزن/ توی ماهیتابه روغن و تخم مرغ می ریزن/ با چنگال فلزی تخم مرغ ها رو هم می زنن/ صدای گـــــــل رو از گزارشگر فوتبال می شنون و می دون جلوی تلویزیون/ سریع برمی گردن توی آشپزخونه/ تخم مرغ هایی که با ذرات تفلون کنده شده توسط چنگال مخلوط شده رو توی سطل می ریزن/ ماهیتابه رو می ندازن توی سینک/ دنبال ظرف های مسی می گردن/ قابلمه مسی رو روی اجاق گاز می ذارن و توش روغن و تخم مرغ می ریزن/ چند دقیقه به تخم مرغ ها زل می زنن/ یاد نمک می افتن و می رن نمکدون رو از کنار تلویزیون برمی دارن/ چند ثانیه فوتبال تماشا می کنن/ یاد غذا می فتن و می دون توی آشپزخونه/ روی باقیمانده تخم مرغی که کف آشپزخونه پهن شده بود لیز می خورن/ چند تا بدوبیراه دیگه پرت می کنن و بلند می شن نمکدون شکسته رو توی سطل می ندازن/ قابلمه رو برمی دارن و بلافاصله ولش می کنن/ چند تا فحش می دن و انگشتهاشون که سوخته رو زیر آب می گیرن/ با یه پارچه قابلمه رو برمی دارن/ پارچه رو که توسط شعله آتیش گرفته زیر پاشون خاموش می کنن/ نیمروی آماده رو جلوی تلویزیون می خورن و بدوبیراه می گن...

■ دانشجویان ترکمن دانشگاه مازندران

برداشت دوم

فقط عزاداری بلدیم

داستان تئاتر در کشور ما داستان بدون سر وتهی است که با رفت و آمد مدیران هم به سرانجام نمی رسد؛ اصولا مدیران فرهنگی و هنری ما بیش از آنکه به فکر هنر و فرهنگ کشور باشند به قطر گزارش های سالانه و ماهانه خود می اندیشند. برای همین هم هست که فصل های آشتی مردم با تئاتر تنها ایام عزاداری محرم و فاطمیه و رمضان است. آن هم با چند کار شاخص تکراری که دیگر همه از حفظ شده ایم. اصلا گناه دارد که به جوان ها میدان بدهیم بیایند و کار جدید روی صحنه ببرند .گرچه وقتی همه چیز بر اساس رفاقت رقم می خورد و فلان اسم برای ۱۰ شب اجرا ۴۰۰ میلیون تومان از وزارت ارشاد دریافت می کند و اجراهایش هم با بلیت های میهمان روی صحنه می رود و هیچ چیز خاصی هم ندارد جز رقص نور و رقص گروه های بازیگری و چند مرثیه و دود و ...این تازه بخش خوب ماجراست، در ایام شادی و مناسبت های غیر سوگوارانه که همین را هم نداریم! باقی ایام سال هم سالن های نمایشی ما در تسخیر نمایشنامه های ترجمه ای و فرم بازی و متلک پرانی به دولت و مملکت است! پول ها و اعتبارات و بهترین سالن ها در اختیار کسانی است که یا اسمی دارند و یا رفاقتی دارند با مدیران ارشد.اما اگر شما در این دو گروه نگنجی باید هفت خوان رستم را طی کنی تا شاید بعد از تصویب و تایید و تکمیل هشت هزار نوع فرم(!) نهایت ۵میلیون تومان آن هم سه سال بعد از اجرا به شما بدهند در حالی که اگر در دو دسته مذکور باشید خودشان می آیند در خانه تان و پاکت را تقدیم می کنند و شما اگر خواستید و حال داشتید چند شب اجرا مدیران فرهنگی را میهمان می کنید...حالا همه اینها یک طرف استعفاهای دم به ساعت آقای مدیر اداره نمایشی و رد استعفاهایش هم یک طرف!

در چنین فضایی اگر یک کار بی سروصدا و بی ادعا در گوشه ای از شهر برگزار شود باید خدا را شکر کرد، با همین زاویه دید سراغ کارگردان نمایش یادگار بانو رفتیم اگرچه او بسیاری از دغدغه های ما را تلویحا تایید کرد.

کارگردان نمایش «یادگار بانو» گفت : در سال های گذشته آثاری که بر اساس تحقق اهداف عالی نظام، که اصول آن فرهنگی و معنوی است، هنرمندان تئاتر خدمات و تلاش های بسیاری کرده اند اما آن چنان که شایسته بسیاری از این هنرمندان است حمایت نشده است.

علیرضا غنچی، که نمایش او (یادگار بانو) هفته گذشته به مناسبت ایام فاطمیه در تالار سنگلج اجرا شد، درباره وضعیت تئاتر آیینی و مناسبتی به نسل سوم گفت: «کافی است با نگرشی اجمالی به صدها اثری که تئاتری ها درباره اهل بیت(ع) تهیه، تولید و به عموم مردم عرضه کرده اند، توجه شود. در حالی که سینمای ایران به تعداد انگشتان یک دست نیز درباره اهل بیت) تولید نداشته است، هنرمندان تئاتر درباره هر کدام از اهل بیت (ع) و نیز مفاخر ایران دهها اثر خلق کرده اند که با استقبال بسیار چشمگیر مردم نیز مواجه شده است، به طوری که برخی از این آثار چندین سال پیاپی همزمان با ایام تعزیت اهل بیت (ع) و یا در روزهای تکریم مقام بزرگان، هزاران عاشق دلسوخته را میزبانی کرده است اما در مقابل همیشه با صدها مشکل روبه رو بوده و هستند.

وی افزود: برای نمونه در حالی که نمایش فعلی ما حاصل ۱۰ سال کار پژوهشی است اما برای تامین هزینه ها ناچار شدیم که از اداره کل هنرهای نمایشی درخواست یاری کنیم اگر چه بسیار کم، اما در حد مقدورشان ما را حمایت کردند. بخصوص در تماشاخانه سنگلج که برای اجرا به ما معرفی شد، برخلاف بسیاری از مراکز متصل به بخش غیر خصوصی، گویا همه دوست داشتند و دارند تئاتر زنده و جاری باشد و همین به ما بسیار روحیه و انگیزه داد.

او درباره میزان این حمایت نیز گفت: با اینکه «برخی»همواره به نمایش های مذهبی معترض بوده اند، چون گمان می کنند این نوع نمایش ها از بودجه و حمایت بسیاری برخوردار می شوند ولی به این گروه باید بگویم که میزان حمایت مسئولان از نمایش ما، در طول سه سال اجرا، به اندازه نیمی از بودجه ای که به امثال این افراد در یک نوبت اجرا می دهند نبوده و نیست. در واقع برخلاف آنچه خیلی ها تصور می کنند میزان حمایتی که از آثار غیر مذهبی می شود بسیار بیشتر از حمایت های اختصاص یافته به نمایش های مذهبی است. اگرچه آن هم به نسبت بودجه های میلیاردی که به سمت سینما و تلویزیون روانه می کنند هیچ است و کل تئاتر باید از بودجه و حمایت بسیار بیشتری برخوردار شود. او با بیان این که کاش اراده ای پیدا می شد که میزان تاثیرگذاری نمایش های محصول هنرمندان مان بر مخاطبان و نسبت آن با تاثیرات مخرب شبکه های صدا و سیما را بررسی می کرد، تاکید کرد: باید نتیجه این پژوهش در اختیار مسئولان و متولیان گذاشته شود، تا با زبان اعداد و ارقام به مسئولان ثابت شود که بودجه ها را به سمتی هدایت کنند که خواسته های نظام را محقق می کند. شاید به این ترتیب بسیاری از مشکلات تئاتر حل می شد و نیز پاسخ محکمی می شد به کسانی که بر اساس برخی رفتارهای نامهربانانه مسئولان هنری، گمان می کنند اراده مسئولان بر نبود تئاتراست، نه بودن آن.

این کارگردان تئاتر اضافه کرد: همین که مردم برای دیدن این نمایش ها با شور و شوق به تماشاخانه ها می آیند و با انرژی فراوانی که دارند، این نوع آثار را همراهی می کنند به معنای موفقیت تئاتر است؛ در این راه نیز کسانی که همراهی کرده اند در زمره موفقان و کسانی که به هر دلیل نخواسته اند و یا نتوانسته اند همراهی کنند در زمره شکست خورده ها هستند.

وی البته این نکته را هم ذکر کرد که در اجراهای مناسبتی نیز گاهی برخی خاصه خرجی های بدون مبنا انجام می گیرد که دلیلی جز روابط پشت پرده ندارد ضمن اینکه گاهی مدیران ارشد برای بیلان کاری خود؛ آثار ضعیفی را نیز به نام کار مناسبتی عرضه می کنند که البته تماشاگر خود به خوبی بین اثر فاخر و اثر تجاری تفاوت قائل می شود. غنچی این نکته را هم گفت که تئاتر همواره مورد توجه مردم است اگر به آن نگاه فصلی و مناسبتی نداشته باشیم و در تمام طول سال، تئاتر را با حمایت مناسب مادی و معنوی به عرصه ای برای تصویرکردن ارزش های دینی و ملی خود تبدیل کنیم.

لیست پریم

از آنجا که حدود ۴روز دیگر تا پایان نمایشگاه کتاب فرصت هست و هفته گذشته خیلی ها از انتشار لیست خرید استقبال کردند، نسخه دوم لیست پیشنهادی نسل سوم را امروز منتشر می کنیم تا شاید باقیات الصاحاتی بشود برای ما که به شما گفتیم ایها الناس بروید کتاب بخوانید!

شهر گمشده

کتاب «شهر گمشده» نوشته محمدحسن زورق با همکاری دفتر نشر فرهنگ اسلامی، نشر دلیل ما و انتشارات سروش و با مقدمه محمدرضا حکیمی منتشر شده است. کتاب شامل چهار فصل با عناوین «در عصر بعثت»، «قریش، محمد و فاطمه»، «مدینة النبی و مدینة العرب» و «فاطمه چه گفت؟ مدینه چه شد؟» است.

عاشقانه های شاهنامه

«عاشقانه های شاهنامه» شامل ۱۷داستان شاهنامه است که با باز آفرینی و بازنویسی محمدرضا یوسفی از سوی انتشارت پیک بهار منتشر شده است. در این اثر نویسنده تلاش دارد روایت متفاوتی از داستانهای شاهنامه ارایه دهد و به داستان ها با نگاهی تفاوت بنگرد.

مارش پیروزی و دو نمایشنامه دیگر

۳ نمایشنامه «مارش پیروزی»، «تلفن بی موقع» و «تلفن آن سوی خط» درباره تاثیرات جنگ بر روی خانواده ها پس از جنگ است. در هر ۳ اثر شخصیت های محوری زنان هستند. مجموعه نمایشنامه «مارش پیروزی و دو نمایشنامه دیگر» نوشته بهزاد صدیقی از سوی نشر افراز منتشر شده است.

از غلط های نحوی معذورم

کتاب از چهل تکه داستان و شعر تشکیل شده است که هر تکه داستان در یک شب روایت می شود و با قطعه شعری که به داستان ارجاع می دهد؛ ارتباط دارد. این اثر نوشته لیلا صادقی است و نشر ثالث آن را در ۸۰ صفحه منتشر کرده است.

خاطرات کاناپه فروید

کتاب «خاطرات کاناپه فروید» نوشته کریستیان موزر با ترجمه ناصر غیاثی از سوی نشر حوض نقره منتشر شده است، در این کتاب ۱۴۳ صفحه ای خاطرات فروید از زمانی که او کار روان کاوی خود را شروع کرد، از زبان کاناپه وی به تصویر کشیده شده است.

فتنه از دیدگاه امام خمینی (ره)

«من اخطار می کنم به ملت ایران که هوشیار باشید و نگذارید این شیاطین رخنه کنند. این هایی که به اسلام اعتقاد ندارند، این هایی که به ایمان اعتقاد ندارند، این هایی که به خدا اعتقاد ندارند، بخواهند صفوف شما را درهم بشکنند و صفوف توحیدی شما، انسانی شما، اسلامی شما را در آن رخنه بکنند.»...این بخشی از یادداشت پشت جلد کتاب «فتنه از دیدگاه امام خمینی (ره)» است که با تدوین و گردآوری بهروز رحمانی از سوی انتشارات آرون به چاپ رسیده است.

رویارویی سوم و جهاد اقتصادی

محسن رضایی در کتاب «رویارویی سوم و جهاد اقتصادی» به نقد دولت های گذشته پرداخته و دو نامه مهم را برای نخستین بار منتشر کرده است. در این کتاب که انتشارات کمیل آن را منتشر کرده نامه ای به محمود احمدی نژاد انتشار یافته ـ که در سال ۱۳۸۷ یعنی تقریبا ۳ سال پیش نوشته شده ـ که نگاهی به عقب ماندگی، فقر، بیکاری و تورم، تبعیض و بحران هویت و ضعیف ماندن نهادهای اجتماعی از قبیل خانواده، تربیت و آموزش در جامعه دارد و به نقد نظریه جامعه مدنی و جامعه دولتی می پردازد.

خانجون و خواب شمرون

شرمین نادری در کتاب «خانجون و خواب شمرون» که در ۱۳۲ صفحه از سوی انتشارات حوض نقره منتشر شده داستانهایی را حول و حوش مادربزرگ راوی که خانجون خوانده می شود، حکایت می کند. ۲۶ داستان این کتاب با لحن محاوره ای و عکسهای سیاه و سفید قدیمی که در بعضی صفحاتش به چاپ رسیده است، حسی از روزگارانی دور را در خواننده زنده می کند. «خواستگاری خانجون، پیرهن مراد خانجون، گربه خانجون، نمایش خانجون، عروس خانجون و کفتر خانجون» از جمله داستان های این کتاب هستند.

اقلیم خاطرات

کتاب «اقلیم خاطرات» نوشته فاطمه طباطبایی، عروس امام خمینی (ره) و همسر زنده یاد سید احمد خمینی، در ۸ فصل تدوین شده و خاطرات مستند ۱۰ سال (۱۳۴۷– ۱۳۵۷) را دربر دارد .

این کتاب ۶۱۲ صفحه ای، توسط پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی، وابسته به موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) به چاپ رسیده است .

همه چیز درباره یک کارگردان

«کارگردان آماده می شود» اثر مرل ال شرایمن با ترجمه محمد صدیقیان است که به مسئولیت های یک کارگردان پرداخته است و به این موضوع اشاره می کند که کار کارگردان این است که فیلم‌نامه را به گونه‌ای برای نمایش روی پرده آماده سازد که همکاری و مشارکت تماشاگر را برانگیزد و پول او را به گیشه واریز کند؛ بنابراین مشارکت او حلقه کامل کننده فرایند خلق یک اثر است که با متن آغاز می‌شود. کتاب را نشر ساقی منتشر کرده است.

دانشنامه ای برای سیاسیون

کتاب «سیاست» اثر اندرو هیوود از آثار تازه نشر نی است که به گفته ناشر دانشنامه ای در حوزه سیاست است که سعی کرده واژگان مورد کاربرد در حوزه سیاست را به تفصیل تعریف و تشریح کند.

۲۰۰قطعه خواندنی

مجموعه شعر کوتاه «کتاب نیست» علیرضا روشن شامل نزدیک به ۲۰۰ قطعه شعر در سه دفتر «شمع گندمَ»، «کتاب تو» و«کتاب نیست» است. این کتاب در ۱۲۴ صفحه از سوی نشر آموت منتشر شده است.

جرعه ای از زمزم عرفان

یادنامه آیت الله محمدتقی بهجت (ره) تألیف محمد محمدی ری شهری و اصلی ترین و آموزنده ترین رهنمودهای آیت الله بهجت را در خود جای داده است. این کتاب، پس از انتشار مورد استقبال اهل نظر قرار گرفت اما به دلیل حجم زیاد و سنگینی هزینه های چاپ و نشر همه علاقه مندان نتوانستند آن را تهیه کنند بنابراین بخش اول و دوم «زمزم عرفان» که حاوی مطالب اصلی آن کتاب است در این گزیده و با نام «جرعه ای از زمزم عرفان» آورده شده و انتشارات دارالحدیث آن را روانه بازار نشر کرده است .

اگر ...آنگاه

کتابی است از جمیله گودرزی درباره رمز و رازهای زندگی همراه با جملات قصار که نشر نور قرآن و اهل بیت(ع) آن را منتشر کرده است.

بوی بارون

**من همچنان به یاد تو هستم، غریب وار...
ای ابر نیمه سوخته! برقی بزن ببار...
برق بزن! بچرخ و سماعی دوباره کن!
اما ببار تیغ به چشمان روزگار....
من همچنان که تو هستی هنوز هم
سیراب از غرورم و سرشار از انتظار
ای باغبان عشق! بیا مثل قبل از این
در زخم های سینه من خنده ای بکار!
تا بنگریم خلوت صبحی دوباره را
دستی بیار و پرده شب را بزن کنار!**

■ سهیل محمودی